

طاعتی هست ازاله تیر بسته بازگرداندن راه گریختن خواست  
 خدا خواستین + میدهد حق آرزو سے متقین + بعد انتقال برادر  
 مشارالیه از روز شادی و برات مردمان که بحساب آورند یکروز  
 هم از نیابا ہے موعود کمی و بیشی نداشت نقل است سیر مومنان  
 بعضی اکابر زبانی شیخ العالمین رضی الله عنه باعث سلطنت علی گور بادشا  
 مشهور ایشا عالم هم حضرت ایشان بودند تفصیل این اجمال در ذکر  
 بعضی خلفاء حضرت تاج العارفین رضوان الله تعالی کرد و خلاصه  
 اینکه مخدوم عالم رضوان الله عنه بر حال و سبب بود میخواست که  
 راجع تحت سلطنت جلوه گری بخشد و دیگر سالکان و مجذوبان  
 عصر را اسے بر خلاف حضرت ایشان بود کار خود فرموده بود  
 اما وقت ظهور آن رسید که عمر شریف باخر رسید بحضرت تاج العارفین  
 وصیت کرد اسے برادر ما ازین جهان میرودیم و کار سلطنت بر  
 شما میگذاردیم بے نشانندن شاهزاده علی گور شما قصد اینجهان  
 باقی نکنید بر نوعی که دانید و توانید چون وقت آن آید خلعت  
 شاهی از بارگاه دین پناهی نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بوی  
 و بمانید و بعد ایشان هر چه درین مقدمه بطور آمد آئینده گفته آید  
 نقل است از شیخ العالمین رضی الله عنه که از یاران حضرت ایشان  
 را در بدو حال سلوک اتفاق ملاقات از فقیر کے ہندو جو جو گے  
 شدہ چون الفقیر طاقت داشت ہمہ حال ایشان سلب کرو

و غلبہ اور وہ کہ بہر بن موسیٰ مسلوب الحال اثر حالات کفر یہ  
 ساری گردانندہ تھے کہ رجوع بہ پیران و غم ایمان ہم در دل و  
 نگذاشتت بعد امتداد ایام روزے حضرت ایشان از کسے  
 رسیدند کہ فلان مرد بنظر نمی آید عرض بسیار گذشتہ آنکس عرض  
 حال واقعی کرد باز فرمودند کہ بالفعل کجا است بطوریکہ باید آورا  
 بمن باید آورد معلوم شد کہ انحراف کلی دارد ساکت ماندند و جذب  
 او کردند کہ کشان کشان بحضرت ایشان رسیدہ و از بہر بن موسیٰ  
 و سے اثر حالات کفر یہ زایل کردے و اثر حالات ایمانیہ مثبت  
 فرمودے تا آنکہ فی الجملہ افاقر آمد کہ اور اک حال خود میکرد و ہر  
 روز بخدمت عالی حاضر میشد و یکدو ساعت می نشست تا  
 زمانیکہ باز بحال آمد ہر چند آن جوگی زور تصرف بسیار آورد و سہ  
 غلبہ اثر و سے دیگر شد مولف کتاب میگوید کہ زور تصرف  
 آنحضرت در باز آوردن آن مرید ہر قدر کہ بودہ باشت دیگر آن  
 چہ دانشگر زبانی شیخ العالمین رحمہ اللہ شنیدیم میفرمود نقلاً از حضرت  
 تاج العارفین رضی اللہ عنہ کہ این زور و طاقت شاہ محمد مخدوم مخدوم عالم  
 بودہ کہ آن گمراہ را براہ آوردند و بحال ساختند ورنہ از دیگری  
 دشوار بود نقل است میفرمود سند العرفاء و امت بہ کاتب  
 روزے کسے یک دو نہ ششیر نزد حضرت ایشان آوردہ  
 بود و فرزند ارجمند و سے رضی اللہ عنہ حضرت شاہ آیت اللہ قدس سرہ

حاضر مجلس عالی بودند منظر شفقت فرمود آیتة اللہ شریفینے  
 رغبت داری عرض کردند عنایت شود اجازت گرفتن یک  
 لڑو یا فتنہ از آنجا کہ در ان ایام بقیۃنا سن پیری در بصارت ظاہر  
 قصور سے راہ یافتہ بود کہ در کار فتور سے می افتاد ایشان بوسہ  
 افتادند کہ چون آنحضرت نمی بینند باید کہ دولڈ و بگیم و دست  
 دراز کردند و دولڈ و گرفتند آنحضرت فرمود آیتة اللہ این چه حرکت  
 بود میدانی کہ نمی بینم و کار ناکردنی کردی ہشیار باش این بلای  
 عفو کردم بار دیگر حذر کن بسا وقت است کہ پیر سے و  
 پیر منظور نیست و اکثر بودے کہ در اندک توقف کا بخادمان  
 فرمودے مگر کور شدہ چشمش پیکار میشد و خاموشی نشست  
 باز چون آنحضرت بفرور سے آواز دادے و یاد فرمودے  
 ان بچارہ عذر تا بینائی پیش نمودے میگفتند بیچ نیست یا  
 فی الفور روشنی چشم بحال گردیدے نقل است میفرمود  
 شیخ العالمین یہ کہ بعد انتقال آنحضرت زن ترہ فروش بہزار  
 شریف آمد و ظاہر کرد کہ الہ دیر و کردن کشتہا کہ دہشتم کسے گرفت  
 یا ولی اللہ اگر صادق ہستی گیرندہ در مرض اسہال خونی مبتلا شدہ  
 ہلاک گرد و بس سوگند مغلظ داد کہ در تحریر نتوان آورد و از اتفاق  
 وقت آن بود کہ پیش آن الہ در و را منظر اصتیاط بجای محفوظ  
 دہشتہ رفتہ بود چون شب آمد پیش حسب معمول از کار فرآشت

یافته بخانه خود رسید و میل بخانه کرد و بعد خوردن حاجت به بیت الجلال  
 افتاد رفت خون خالص دست آمده آید دست کرده برخواست  
 و بر سر آرام افتاد باز حاجت اجابت دید تا آنکه نوبت به هفت  
 و هشت بار رسیده و رنگ رو تغییر پذیرفت مادرش را  
 قسم یاد آمد و پرسید آله و زو کس گرفته ترا معلوم است یا نه  
 پیشش گفت کسی نه در دیده و نه گرفته من در فلانجا داشته ام  
 مادرش دانست که اثر دعای بدی روی افتاد و روان روان  
 بر مزار شریف حضرت ایشان آمد و جریح و فرج بسیار کرده که مال من  
 کسی نگرفته بود پس منظر احتیاط برداشته و اینک در سراسر  
 سبب ادبی من و او هر دو گرفتار شدیم هر چند عذر کرد و عفو تقصیر نکرد  
 و پیشش قریب صبح هلاک شد مسایه اش زبان ملامت کشادند  
 که سواداد تو در حضرت بزرگان باریب کاره کرد و صدق  
 ولایت و صحت نسب و می رضی الله عنه دیدی انتقال حضرت  
 بست و ششم ربیع الثانی وقت اشراق است سال یکینار  
 و یکصد و هفتاد و سه هجریست براسه صحت بیمار و برآمد کار  
 نیاز ایشان نوشته بر تعیین وزن نجر است لیکن اگر  
 آرد گنم یک آثار باشد روغن یک و نیم پا و بهوره یا پیچ  
 هم وزن روغن خطا بات حضرت سید السادات محبوب  
 رسول مخدوم عالم مخدوم الدین شیخ الامان حجة الاسلام معدن العلم

قرۃ العین سید بیچ عجمی ہادی المصلین شفیع المذنبین محمد حسن  
 کامل و مکمل رحمت الرحمن و آرت سید الانبیاء و تاج الاصفیاء قدوة  
 المتقین باب العلم صاحب العشق قمر الہدایت خیر العارفين  
 ثانی محی الدین کافی محی الدین مطلق محی الدین غلام محمد قزلباش  
 محمد و لقب محمد ابو العزم و دیگر خطابات ہم بسیار است کہ در فہم  
 ہر س نہاید و عوام را خاصتہ جائے اعتراض و در خطابات  
 و کرامات و افعال اولیاء اعتراض سبب نکال آخرتہ و وبال در  
 دنیا است نہایت زیادہ رقم تکررہ اللہم ا حفظنا من سوء  
 العقیدۃ و الظن الفاسد فی حضرت اولیائک رضی  
 اللہ عنہم مزار شریف متصل مزار منور محمد و م شاہ جہنید ثانی  
 قدس سرہ جانب مغرب بقاصدہ و گز واقع است چون دو  
 یار از یاران وہی کامل بووند نہایت کز کر شان ہم متصلاً کردہ آید

### ذکر حضرت بی بی ولیہ قدس

زوجہ حضرت محمد و م عالم محمد محمد و م اندر منتمہ اذا حوال الی شان  
 ضمنا در ذکر برات شادی برادر خود محمد و م عالم گذشتہ است  
 مفصل اینکہ در ایامی محمد و م عالم ریضا مرض استسقاء عارض  
 شدہ چند سہ اوقات معالجہ اطباء از زمانہ مصروف ماندہ بود  
 نہ بخشید و مرض روز بروز در اشتداد بود تا آنکہ ہر کسے را باس کلے

آمد و دست از معالجه کشیدند محذور و مده زمانه را بس اضطراب بود  
 چاره کار بجز آن ندیدند که رجوع بحضرت غوث الثقلین فرمایند  
 هر زمانه شیخنا سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه کنند بمشورت  
 این رباعی رباعی یا غوث بجز تو نیست فریاد می نام تو  
 بود در زبان هر نفسی به گداز همین دلیل و خوارم کاکنون به  
 در ماند گیم ز صد گذشت است بسی به اسم عظم آنحضرت هر کلمه  
 قیام و قعود انوما و یقظ از زبان و دل خواندن اختیار کردند  
 و بجان و دل مصروف تا این کار شدند شبانه روز درین حال  
 گذشته بود که یکبار عنایت عیبی مسدول حال ایشان شد بر  
 العین از آنجناب انعامت ماب شرف شدند و دیدند که آنحضرت  
 بکمال لطفت خود چیزی خوانده محذورم عالم را دم کرد و فرمود خاطر  
 جمع دارند صحت است و نگاه از عین عنایت بسوس  
 ایشان کرد که محذورم را فاقه این عالم نماید و آنهمان ساعت  
 بی اشغال و افکار فتح باب باطن شروع گردید و آنافا تا  
 در جات میشد حضرت محذورم عالم بخوف جذب متوجه حال ایشان  
 شد بعد صحت کلی اشغال و افکار مناسب سلوک ارشاد فرموده  
 و باندک زمانه بر تبه ولایت رسانید مکاشفات ایشان حد و نهایت  
 نذار و خصوصاً از لوافل و ادعیه بر اے صحت بیمار و برآمد کار  
 دینی و دنیوی و ثواب اخروی که خلق را کتابی بجهت شده است

ورسائی محفل شریف نبوی صلی الله علیه و آله وسلم علی وجه الامت میسر  
 ایشان شد و بعضی مرض و معروض هر طب و یا بس مجاز و ممتاز بودند  
 از مکاشفات ایشان یکی خواص آیه یا ایها الذین امنوا  
 اصبروا و صابروا و ابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون  
 تا آخر آیت برای شکستن و مسیل چار صد و چهل و چار بار هر بار  
 خوانده دم کردن مجرب یافته شد و عدد اعظم و می یک هزار و  
 چار صد و چهل و چار بار است اگر در عدد اول نشکند باز عدد  
 دوم شروع کند بعضی جانوبت است عدد کلان رسیده که دل  
 خود بخود شکسته نقل است میفرمود حضرت شیخ العالمین رضی  
 در ذکر مکاشفه مخدوم و قرب عرض و معروض و عنایت سبوی  
 صلی الله علیه و آله وسلم که سلسله آباست حضرت مخدوم عالم و  
 حضرت تاج العارفین رضی الله عنهما در هنگامه افواج برگیان  
 غارت رفته بود روزی مخدوم عالم رضی الله عنهما را فرمود که حضور  
 رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم عرض دارید که سلسله آبا  
 ما همه تا امیر عطار الله قدس سره غارت رفته نام سلاف کس  
 را یاد نمائید حالا چاره درستگی آن چه کرده آید مخدوم حسب حکم  
 عرض کرده چون اربس مورد لطف و عنایت بود بیاس خاطر  
 و سبب علم اشرف بدان نفاذ یافت که امیر عطار الله و دیگر آبا  
 ایشان را حاضر آوردند هر هر واحد حاضر آمده رو بروی آن سر و پیشانی

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نام خود با بہ تصریح نسبت قرابت ابوت بیان  
 کردند و مخدومہ نام ہر واحد در بین عالم بخدوم عالم رسالت  
 کہ شجرہ سلسلہ آہای باز درست گردید بعد چندے کہ از جاسے  
 اصلی بدست آمد ہر دو را مقابلہ کردند بے کم و کاست یافتند  
 فرق تقدیم و تاخیر نامی ہم نبود سبحان اللہ سبحان اللہ نہی  
 قبول و نہی عنایت کہ باین چنین کار ہاسے بی حقیقت  
 اینقدر لطفت و عنایت مسزول گردد خطاب ایشان کلیمۃ  
 الرسول است انتقال نوزدہم ماہ جمادی الاولی است مزار  
 شریف در پہلوے مخدوم عالم قدس سرہ جانب مغرب واقع است

### ذکر ملا و حبیب الحق قدس سرہ

ایشان از زیاران مخدوم عالم اند کامل الطریقیت یگانہ روزگار  
 مخزن اسرار معدن علوم شریعیہ مزار شریف ایشان نیز در احاطہ  
 مخدوم عالم است +

ذکر احوال خیر مال حضرت تاج العارفین نائب رسول اللہ  
 مخدوم شاہ محمد مجیب اللہ قادری رضی اللہ تعالیٰ عنہ

حضرت ایشان از خلقانے مولانا رسولنارہ خلیفہ اعظم اند و صفا  
 مثال محبوب ترین خالق در قلب شریف و می رضی اللہ عنہ بودند



چنانچه از حکایات آئینده عنقریب معلوم شود تکمیل علوم ظاهری  
 و باطنی از شریعت و طریقت ازین جناب تطاب حاصل کردند  
 و بیعت سلسله از حضرت محبوب رب العالمین خواجہ عماد الدین  
 قانت رضی اللہ عنہ تفضیلتش آئینده گفته آید نقل است میفرمود  
 شیخ العالمین رضی اللہ عنہ نقلاً عن الاکابر چون حضرت تاج العارفین رضی اللہ  
 عنہ شرف قدوم روی زمین را مشرف ساخت و از وجود پیا  
 این تیره خاک را معطر و معبر فرموده حضرت مخدوم شاه  
 برهان الدین والد حضرت خواجہ عماد الدین قدس سره چند سال  
 قبل بخواب بود دید که آفتاب بی بس نور در خانه من روشن است  
 و تعبیرش از وجود حضرت ایشان کرده بود از آنجا که والد بزرگوار  
 حضرت ایشان در ایام محض منقرسن داغ یتیمی بر دل پاک نهاده  
 جهان فانی را پدید کرده بودند مخدوم در فرزند می خود گرفت  
 و بعد چند سال رحلت فرموده خواجہ رضا که در حقیقت علاقه الوفا  
 و یتیمی نسبت ایشان داشت و در عالم ظاهری قرابت اخوة یتیمی از  
 جاسنہ و اموسے از جانب دیگر چه والد بزرگ حضرت ایشان  
 امون حضرت خواجہ بودند پرورش ایشان در کنار حضرت خواجہ  
 بود و نوعی داد شفقت دادند که داغ یتیمی بر دل حضرت ایشان  
 نماند چون با یام بلوغ رسیدند تخریک مخدوم عالم محمد مخدوم رضی  
 اللہ عنہ فیما بین رباط قلبی بود عزم تحصیل علوم ظاهری در مدرک

عالی حضرت مولانا رسولنمار مصمم گشت و باستماع اوصاف  
 آنحضرت که از زبان فصیح بیان مخدوم عالم بسمع رسیده بود تمام  
 مشتاق دیدار جمال باکمال وی رضا گردیدند درخواست اجازت  
 از جناب خواجہ رضا کردند خواجہ رضا کہ از کثرت اولاد و کار و مراقبات حضرت  
 در کس و تدریس نداشت با وجود شفقت تامہ کہ محبت پذیری  
 از ان رشک میرد باغ مفارقت حضرت ایشان بر دل مبارک  
 گوارا کرده رخصت فرمود چون بشہر بنارس رسیدند و بدولت  
 پابوکس مولانا رسولنمار فایز گردیدند بجز دیدار تخم محبت کہ روز  
 ازل در مزرعہ دلید قدرت کاشته بود شاخ و برگ بر آورد و  
 انا فانا در نمود و علاقه التعلیم و تعلم از ہر دو جانب استیقام پذیرفت  
 نقل است میفرمود شیخ العالمین رضا کہ حضرت تاج العارفین  
 راشافی عظیم در مرتبہ ولایت بود ہر کسے از اہل اللہ در ایام  
 طالب علمی ہم ایشانرا کہ میدید تمام تر پاس ادب ملحوظ میداشت  
 تا اینجا کہ مجذوبے بود بر دروازہ مغربی شہر آباد پٹنہ شاہ کالے  
 نام پس صاحب لقرون و کرامت تمام شہر معتقد و سب بود ہمین  
 بر ہنر بی ستر ماندے و از کسے ستر عورت نکردی حضرت  
 ایشان میفرمودند کہ ایام شباب ما بود گاہ گاہ بشہر مذکور میرفت  
 و از شوق علم در دل از حد زیادہ بود ملاقات علماء عصر تسکین  
 خاطر خود میکردم چون آن مجذوب بر سر راہ بود ہر بار کہ چشمش بر من

افتاویں کے از حاضران مجلس خود یاد دے گئے گئے و ستر عورت  
کر دے گا ہے ویرا برہنہ ندیدم و گفتمے این نوجوان شان دگر  
وارد و ما کہ علاقہ از امر باطن نداشتیم مضمون کلام وی خیال  
نیکردم و گاہے بوی متوجہ نشدم و نزد وی نہ نشستم اما تا زمانہ  
در اثنا سے راہ پیش نظر و سے میماندم چشم بسوی من در وقت  
راشتمے تا آنکہ نظر از و سے در گذرم مولف کتاب میگوید کہ این  
سنت حضرت غوث الثقلین غوث صمدانی قطب ربانی رفته  
اللہ تعالیٰ عنہ بتائید غیبی از حضرت ایشان بلا قصد او همیشه  
کہ در تحفة القادریہ و خلاصۃ المفخرین مذکور است کہ سے از آنحضرت  
پرسید کہ علم ولایت خود در کرامی عرصہ یافتند فرمود در عمر  
ہفت سالگی بدو برہان قاطع و دلیل ساطع اول آنکہ در دبیرستان  
با ہمہ طفلان معاشر ششہ بودیم ناگاہ دیدیم کہ ہفت کسان از  
ہوا فرو و آمدند و بر من سلام عرض کردند و قریب تر از من نشستند  
و با خود ہا گفتند این طفل را شائے است عظیم در ولایت کہ سے  
را نیست و باز بر ہوا شدند امر و زان ہفت کسان را شناختم  
کہ از مردان غیب اند و دیگر روز سے با طفلان ہمہ در صحرا  
تفریح خاطر میکردیم ہر طفل سے گوسالہ میدوید ہا ہم سے بے یک گوسالہ  
تعاقب کردیم چون سے از ما رسید ہا ہم تیز عقب وی رویدم  
کہ از ہمہ سران اندک دور افتادیم از زمان گوسالہ با ہستاد و کسب

من دید و زبان فصیح گفت اسے عبدالقادر تو براسے این  
 پیدا نہ شدہ کہ با ما بازی کنی برو سرکار خود گیر و دنبال ما بگذار  
 بیٹے و تر سے سخت بر من ستولی گردید از انجا بخاند آدم و بس  
 ملول خاطر شستم مادرم آمد و دید از راه شفقت فرمود امر و طلال  
 خاطر از نصیبت عرض حال کردم دیدم کہ بشرہ وی سرور  
 و پتھر پیدا ہو گئی تھم جو بجای شادمانی است دھسم کہ دین  
 کار سے است آرسے غ سالی کہ نکو است از بہار شش پیدا  
 است نقل است میفرمود شیخ العالمین رضو در میان طلب  
 اشغال و ادکار حضرت تاج العارفین و اخذ طریق از حضرت مولانا  
 رسولنارہ کہ روز سے وقت درس و تدریس تذکرہ شریف  
 شدن از جمال جهان آرا سے نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 آمد بر سبیل حکایت حضرت ایشان گفتند کہ بندہ ہم شوق  
 و تمنائے سعادت ابدی بجد سے وارد و بواسطت استخارہ  
 دولت مرتبہ باین دولت بی بدل فائز شدہ است آنحضرت  
 رہتر عیباً باستہ اسے فرمودہ کہ باستخارہ و بخواب ازان ہارگاہ  
 عالم پناہ شرف شدن چه معنی وارد دیدن زندہ چشم متعلق  
 است نہ بخواب در امور متعلقہ جسمانی جسم را اعتبار است نہ  
 روح را و آنحضرت باتفاق از باب ظاہر و باطن زندہ است  
 صلی اللہ علیہ وسلم بجز نقل مکلف دیگر تعبیر از رفتن وی صلی اللہ

علیه و سلم روانیست و ملاقات روحی که تعلق بخواب دارد مخصوص  
 به مردگانست باستماع این کلام هدایت انجام حضرت ایشا زاجر  
 دست داد گویا از خود رفتند و عرض کردند آیا درین زمانه هم امر  
 ممکن الوقوع است یا مخصوص به پیشینیان بود آنحضرت فرمود  
 یا نصاحب درین زمانه هم ممکن استماع هنوز آن ابر رحمت  
 در فشانست اگر شما هم خواهید ممکن است و پیشین توان  
 امر مهال نیست چون این شرف جان بخش بگوشش دل شنیدند  
 آتش عشق نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که در کانون سینه بکنون  
 بود یکبار مشتعل گردید و جان و دل را در سوز و گداز آورد و خواستند  
 که داخل حلقه یاران آنحضرت شوند اما بلا حظ حقوق بندگی که بجنا  
 حضرت خواجہ داشتند یک بیک جرأت برین کار نیافتند با سترضا  
 حضرت خواجہ رضی عنہ در فکر کرده و عریضه فرستادند مشتمل بر  
 اینکه استاذی حضرت مولانا سیدنا سید محمد وارث دامت  
 برکاته و عنایاتیه روشن در ذکر مشرت شدن از حال جهان  
 آرای رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنان و چنین ارشاد فرمودند  
 چون غلام را در باب فقر و خلقی نیست که از ان فرقی در میان  
 حق و باطل و صدق و کذب تواند کرد هر چند متناسه این معنی  
 و سودا سے این کار از حد زیاد داشت لیکن بی اشتراضا  
 حضور عالی و دریافت حال حضرت استادی جرأت بر جوع آورد

نیافت درین باب هر چه ملازمان حضور ایماست فرمایند بعمل  
 آورده شود حضرت خواجہ رضی بعد ملا حظہ عرضینہ بچو البش شہدینہ  
 قلم را در میدان ہدایت جولان داد و نمشبت عرضینہ ایشان  
 بورود دل را مسرور فرمود حسب درخواست ایشان قاصد  
 دریافت حال مولو صاحب این فقیر شدہ بود نزد فقیر آنست کہ  
 ہر قدر کہ ایشان گفتہ اند مدعی آنند شہد ایست از در پاسے  
 کمال شان و قطرہ ایست از سحاب درفشان آن صاحب عرفان  
 نائب خاص رسول خداست و ہم رسولنا صادق در اقوال خود  
 یکتا سے زمانہ در احوال خود بر روسے زمین از قاف تا قاف  
 شرقاً و غرباً جنوباً و شمالاً نظیر خود ندارد و اضطرر بق سبے تامل  
 باید کرد فرزند آن بہ کہ بقوت بازوسے خود دوستی بدست  
 آرد و رتہ میراث پدری ہر کسے را میسر است مشعر بدین معنی  
 کہ دولت باطنی کہ مادریم میراث ایشان است ہر وقتیکہ خواہند  
 بگیرند تکلفی نداد و دولت باطنی کہ حضرت مولانا رسول نما دارند میراث  
 ایشان نیست اگر بحصول وسے کمر ہمت بندند و بدست آرند  
 نزد ارباب طلب اعتبار سے دار و تاج العارفین رضی بچو و مطالعہ  
 سرفراز نامہ کہ بوی حصول مطلوب و وصول مقصود از ان بمشام  
 جان نیر سید و دل روز ماخ را معطر میگردانید سبے اختیار شادان  
 شادان بہ بارگاہ عالی حضرت مولانا رسول نما رضی حاضر آمد و مکتوب

شریف حضرت خواجہ رضی بخت در نظر کیمیا اثر گذرانید آنحضرت  
 ملاحظہ فرمودہ بر زبان حق بیان آورد کہ چون شاہ صاحب محبوب  
 رب العالمین اندر ہر چیز خواہند فرمایند کرا مجال کہ بر خلاف ایشان  
 دم زند و بجز متابعت بر خلاف رود و لطف درین سخن فیما بین  
 آنست کہ قبل ازین کسی را اطلاع نبود کہ حضرت مولانا  
 بخطاب رسولنما اند و حضرت خواجہ بخطاب محبوب رب العالمین محبوب  
 ممتاز اند چنانچہ سابق ذکر آن مفصل گفتہ شدہ القصہ تاج العار  
 ایمانے حضرت خواجہ رضی بخت بطریقہ وارثیہ ویہ آوردند حضرت  
 مولانا رسولنما را بس اہتمام بہ تربیت حضرت ایشان بود کہ کوب  
 بخت رہبر کہ براوج آسمان رفعت و کمال طالع بود ہر روز بلکہ  
 ہر ساعت از ترقی باطن نورش میفرمود کہ از معاصران ارباب  
 بصیرت را چشم خیرہ میشد ہر شغل و ذکرے و فکرے کہ آن ہوا  
 می یافت در عرض یکماہ ثمرات بدست می آوردند و طی ہر آ  
 معارف و می میکردند تا آنکہ روزے حضرت مولانا رسولنما را  
 برین رہروی و ترقی ایشان بہ تعجب بر زبان مبارک آورد  
 آیا شیخ زمان خواہی شد کہ اینقدر بہ تعجب تمام ترقی میشود  
 چون از عادات آنحضرت بود کہ احتیاطاً عن الکذب و احترازاً  
 عن اللغو سخنے بی محابا ہم بر زبان حق ترجمان نہ آوردے  
 تغیرے بر بشرہ مبارک آمد و ترددے بخاطر اشرف راہ یافت

که سخن بر زبان سینه در یافت حال آوردم ساعتی متفکر سر  
 بهراته فرو آورد حق تعالی از فضل خود باب انکشاف بر روی  
 و سه روز مفتوح گردانید و مشرود حصول مقصود همچنان که زبان مبارک  
 رفته بود و بگوشش دل رسانید که چون دو موش شود برسد شیخ الزمان  
 نشیند و کامیاب گردد و بظاب شیخ الزمان سر فرازی یابد  
 بر رخسار مبارک اثر رحمت طاری شد و نمود الحمد لله سنجیده  
 تامل بر زبان آمده بود هر چند در محل استیجاب هر کس را از عادات  
 کلام است اما حق تعالی که حافظ حقیقی است درین محل تعجب  
 هم از لغو و کذب میبایست نمود و بوقوع آن امر وعده فرمود در  
 خرداد هفت سال از تکمیل طریقه وارثیه و رسیدن قادریه ممتاز گردید  
 و فراغت یافتند و بیه مقامات شتافتند و به نسبت و چار  
 سالگی از تکمیل علوم شرعی درسی و معارف باطنی فراغ کلی  
 دست داد به تشریف فرقه خلافت و مثال طریقت کامیاب  
 شده مجاری به هدایت غلق گردیدند و رخصت و وطن حاصل شدند و  
 در زاویه عزت نشستند و داد توکل دادند در قلب عرصه ارشاد  
 نامه آنحضرت رضی الله عنهما نامی ایشان از شهر بنارس شرف ورود  
 فرمود از کمال لطفت و عنایت رقم فرموده بودند تردد خاطر بر آن  
 آن فرزند بیشتری بود فلان شب که در خلوت مشغول با ورا و وقت  
 بودم ده کس مردان حاضر آمدند بصورت پارسانوار سعادت



از شیعیان محضر ضیای آنها ساطع و لامع بر ما سلام گفتند و مبارکباد  
 دادند پرسیدم کیانید و این مبارکباد چیست ظاهر ساختند  
 ما ملک هستیم جهت استقامت و ثبات بخشیدن شیخ الزمان شاه محمد  
 مجیب الله قادری مامور شده بودیم و اکنون بعد فراغ کار بمقام  
 خود میرویم تو هستیم مبارکباد و اطلاع حال رفع تعلق خاطر است  
 نیز کرده بودیم بنابراین برایم و حال امیر ویم بآن فرزند هم مبارکباد  
 مبارکباد و الحمد لله علی احسان مولف کتاب میگوید این  
 کمینه بارگاه هم زیارت مکتوب شریف کرده است و از آنجا که  
 باز بدست نه آمد و عبارتش محفوظ نه لاجرم مضمونش بقید قلم آوردم  
 نقل است روزی حضرت محمد مخدوم مخدوم عالم قدس سره  
 بحضور حضرت مولانا رسولنمار ضعیض کردند که ما بهر دو کسان بعضی  
 ما را و شیخ الزمان تاج العارفین را یکبار از کار و شغال ارشاد  
 میشود و در محنت و ریاضت هم فرقی نیست اما او شانرا  
 ترقی باطن روز بروز است و ثمرات آنمه نقد و مادر کار خود  
 در مانده میباشیم آنحضرت رم فرمود قلب او شان در میان  
 و نور افتاده است یکی نور قلب من و دیگری نور قلب خواجه  
 عماد الدین قلندری که هر کس در محیط قلب ایشان است از محبت  
 ترقی جلد تر میشود و محیط قلب شما یک نور من است اما خاطر  
 شرح دارد کار شما بند خواهد ماند نقل است روزی در

غلو تخانه یا حضرت مولانا رسولنار فرقی خلقه پاران کاملین بود حضرت  
 تاج العارفین را حالتی پیدا شد که در آن حالت از خود رفته سر  
 بر زمین میزدند و بر میداشتند آنحضرت که سر بر آفتاب بود با انگشتان  
 حال ایشان سر برداشت فوراً تکبیر پیش سر ایشان گذاشت  
 وقت بر خاست مجلس هم در آن حال گذشته بخانه تشریف  
 آورد بعد نصف شب حضرت ایشانرا فاقه آمد میفرمود شیخ العالمین  
 نقلاً عن قائم العارفین رضی که اگر حضرت مولانا رسولنار تکبیر  
 عنایت میفرمود سر با پیش پایش میشد و جایبری ممکن نبود  
 نقل است میفرمود شیخ العالمین رضی در ذکر مجاهده در ریاضت  
 حضرت ایشان در کسب علوم که چون در ایام طالب علمی آن  
 علیه خواب خللی در مطالعه کتب واقع میشد موی سبز مبارک  
 دراز کرد و وقت غایب خواب از دستش بیرون آن در سن بلوغ  
 از سقف خانه محکم بسته وزیر فرزندش سنگ در پوزه با کسرتانیدی  
 و بران نشسته و تقلیل غذا آنقدر کرده بود که در مطبخ حضرت مولانا  
 رسولنار در آن هنگام سبب قلت فتوح و کثرت پاران طلب  
 بیک آثار آرد گندم شست نان تنک میکردند و کس نان تنک  
 به کس می بخشیدند اکثر طلبا که متحمل گرسنگی نبودند بجای دیگر  
 هم جای خود مقرر کرده بودند و حضرت ایشان درین سبب نان تنک  
 هم یک نان به سقائی خانقاه و یک نان بخاکروب تقسیم فرمودی

و یک نان قوت خود ساخته و با این قوت غذا بسا بود که  
 که شب بفاقد بر کردی و هرگز نان شبینه صبح در میان  
 سقانی و خاکروب تقسیم نمودی و آنحضرت را به نسبت تاج العظام  
 عنایتی و شفقتی که بود بنیذره را حیرت میفرمود و سرسوار فرزند  
 صلبی فرق میفرمود نقل است روزی آنحضرت رسول نما  
 حضرت ایشان را فرمود که مفارقت شما بس شاق می نماید خوشتر  
 بود که تو وطن به همین شهر اختیار میکردی حضرت ایشان  
 عرض کردند که غلام بجز اقارب و اصحاب در وطن تعلق یک حب  
 معاش هم ندارد اینجا و آنجا در عمر ببری برابر است اما اولاد را  
 در وطن این شهر قیامت است اگر اینجا تا اهل کنیه اولاد بار را  
 شرفا سے این دیار بنظر حقارت و بیگانگی نگرند و بخوبی نگرند  
 گویند حال پدرش معلوم نیست و اقارب وطن گویند حال مادرش  
 معلوم نیست و اگر از وطن تا اهل کرده درین شهر مقیم شویم روسا  
 این پایه پیمان در بیگانگی کوشند و دستطاعت آنقدر نیست که آنجا بطن  
 خود روند و با بیگانگان خود میزند و هر جا شهر غریب را چنین در پیش آید  
 آنحضرت تامل کرده فرمود است گفتی و هم از کمال عنایت آنحضرت تامل و عیال  
 خود حضرت ایشان حضور کنانیده بود اهل دختران آنحضرت رضایا فرق  
 آنحضرت ایشان نسبت پسری و برادری بی شک نیستند اما حضرت  
 ایشان را ملاحظه اداب آنقدر بود که گاهی در آن مخدومات

عالم نشستند بجز آنکه دست بسته ایستاده می ماندند و با هر یک  
 حکم می یافتند بجای می آوردند هر چند اجازت به نشستن همیشه میکردند  
 همین عرض میکردند غلام را مولا اگر بفرزند می خوانند و بفرزند  
 گیرد از غلامی بدر آمدن نتواند آیا از حد خود نیکو می شناسد غلام  
 آفر غلام است و مولا مولی است چه طاقت که با مولی همسر  
 جوید و با او نشیند ازین گستاخی معاف دارند ما را به ازین  
 دو سلتی دیگر نباشد که کمر اطاعت بسته و طوق بندگی در گردن  
 انداخته با انتقال حکم ایستاده باشم و بجان و دل در انجام وی گویم  
 و گاهی روبرو نشستند و نیز از آنحضرت رفت چون رخصت  
 وطن گرفته در شهر بنارس از پاس ادب هرگز سوار نشدی  
 الا بعد عبور در ریای گنگ و هر گاه از وطن بعزمیت زیارت  
 وی رفتی اندر عنبره گر آنکه شکر مذکور شدی پیاده قصد  
 نمودی و سوار رفتن سوادب دانستی و آنحضرت رفتن را برین  
 عادات و رعایت ایشان اطلاع نبود تا آنکه شوق دیدار  
 متابوب احوال کردی بهت کار بسته مسافرت ده روزه را بسوز  
 طی فرمود و بدولت پای کس فاکر کردید و از غایت ماندگی  
 راه و وقت شب تب خیز کردی و سینه افراشته کردی آنحضرت را نهایت  
 تشویش بخاطر اشرف راه یافت از آنکه سبب آن شخص فرمود  
 عرض کرد آخر حرارت راه است که در ده روزه را بسوز روز

طعی کرده اند آنحضرت را مفا موسس باشد چون مادر حضرت و وطن که وقت  
 وقت و دل عا را شاد کردند باز گامی قصد پیاده آمدن میکنند  
 از آنروز بمضمون الامر فوق الادب عمل نمود اما تا کناره دریا  
 و در شهر هرگز گامی بآمد و رفت سوار نشد که شهر مولانا  
 رسولنا است و هم معمول و دستور حضرت مولانا رسولنا را بود  
 که چون کسی از دیار تلج العارفین رفته و بشتون قدم بر سر  
 افتخار خود حاصل ساخته می پرسید از کیا اگر نام قصبه پهلوار  
 گرفته فرموده که کدام پهلواری چهار سکه پهلواری و غیرت  
 تاج العارفین پرسید و پس سرور و دلشاد شد و هر سیکه گفت  
 وقت صفرا این صوب از تاج العارفین رخصت نه شده بودم  
 حال و سکه را معلوم نیست چینی بر چین آنحضرت آمد  
 و فرموده که هر گاه از و نشان خبری ندانند نام پهلواری  
 گرفتن چه ضروری و اگر فرزند سکه در خانه حضرت پیدا شد  
 و جاز از وجود با وجود در شک زدوس برین کرده خود نامی  
 نهاد و بجزت ایشان خط متضمن بر معنی که فلان تاریخ حق است  
 فرزند سکه گرامت فرمود هر کس از یاران و خویشان نامی  
 تجویز کرده اما فقیر را حسب آنست که آنقرندار بجز نامش تجویز کرده  
 نویسنده موقوف بر آن دهمشته ام چنانچه این کلمه بارگاه هم مکتوب  
 و حی اسلوب متضمن مضمون هزار زیارت کرده است و نور و سوره

چشم و دل بآن حال ساخته و هم در او ایل ایام توکل القیاض  
 ظاهر حضرت تاج العارفین را بسیار بوده عین متضمن احوال خود  
 بحضور آنحضرت در فرستادار شادنامه بخوشی نزول اجلال  
 فرمود و مهنوش سرایا از تسلی و تشفی مملو بود که اینجا هم از فقر ظاهر  
 حال چنین است صبر کنند قریب ایام حق تعالی فتح باب ظاهر هم  
 خواهد کرد و این مصرع مرقوم بود مع آنکه آن بهر کس و این حاضر  
 از برای مجیب گشود ظاهر بهر کس است و فقر ظاهر هم  
 براسه شما است و مخصوص بشمار شادنامه هزاران زیارت  
 کرده ایم و الحمد لله علی احسانه لقل است میفرمود شیخ العالی  
 در ایام کسب سلوک حضرت ایشان روزی قبایل حضرت  
 مولانا رسولنارضا از شهر غازی پور شهر بنارس می آمدند  
 چون زیر شهر رسیدند عبور دریا کے گنگ سوار کشتی شدند  
 هنوز کشتی بساغل نرسیده بود که از طلاطم امواج و جوش  
 آب در تملکه عظیم افتاده شود روز نشور از اهل سفینه بلند  
 شد و ساکنان سواحل را دست تاسف بر سر رسیدگی  
 از تماشا نمایان جمع آمدند و هیچ کسے چاره کار نمیدیدند  
 بزرگ آنحضرت رسولنارضا رسید فضل قدس سره که برکناره  
 دریا جت فرود آوردن ال و خیال از سفینه تشریف میداد  
 از معاینه این حال کس سر سیمه و شکسته بال تیز تیز بحضور عا

آنحضرت حاضر شده فریاد کردند و دادرسی خواستند که وقت  
 دستگیری و فریادرسی است ورنه تمامی ناموس تلف میشود  
 و غرق میگردد کشتی در تنگه عظیم افتاد آنحضرت را با دراک این  
 حال بس تشویش دست داد فرمود که شاه صاحب راز و در <sup>مطلعه</sup>  
 فرمایند اشاره بحضرت تاج العارفین فرمود شاه فضل قدس  
 چون بس مشرد و بودند با وجود رابطه بیعت و ارادت که بجناب  
 آنحضرت رفود شتند بی باکانه گفتند که من بجنور عرض میکنم و  
 از حضور بشاه صاحب فرستاده میشوم آنحضرت فرمود ما هم  
 و عا میکنم هر چه میگویم بران عمل فرمایند ناچار بادل <sup>فکسته</sup> در  
 حجره تاج العارفین فرمودند و بیان حال کردند حضرت ایشان  
 در الوقت مطالعه کتابی میکرد گفت زود تشریف برند که  
 فوراً رسیدیم شاه فضل قدس سره روان بسوسه دریا  
 روان شدند چون برکناره دریا رسیدند دیدند که تاج العارفین  
 تنگ بسته در همین طلاطم سفینه را از هر دو دست بقوت تمام  
 گرفته اند که از تنگ غرق نکند یافته و از دور بازمانده و حضرت  
 همچنان بهر دو دست گرفته گریه و دست برداشته بر ساحل <sup>نزدیک</sup>  
 و غائب شدند لطف تاج شاه فضل قدس سره درین معاینه  
 مبهتر بودند بلکه تمام تاشایان که برکناره دریا بودند و اهل سفینه  
 همه را مشاهده کردند و حیرت و تعجب بهر خاص و عام بوده که طرفه

ما جبرای شکر پیش آمده این جوان که بودند میان ویرا گاهی  
 درین شهر دیدیم نه برآمد و رفت وی اطلاع یافتیم همین که گشتی  
 غرق میشد آب از هر طرف میبارید یا دفعتاً از دستگیر می آن مرد غیب  
 برکناره رسید هر کسی را از استعجاب تمام سخن بر زبان بود و شاه  
 فضل قدسین خود در تحیر که ما از ایشان بیشتر روانه شدیم و بر  
 نیز تر آنیم در اثنای راه هم ندیدیم و نیاقتیم باز اینجا در راه تمام  
 نجات گشتی پدید دیدیم مگر از طاقت تصرف ایشان مطلع نبودیم  
 امروز معلوم شد و قبایل را گرفته بخیریت تمام داخل دولت سرا  
 گردیدند و با اطلاع ما جبر اول کجرا تاج العارفین آمدند و دیدند  
 که همچنان بر دستور اول در مطالعه کتاب است مگر یک رنگ  
 تر و در افتاب انداخته است که خشک شود و رنگ دیگر بسته باز از آنجا  
 بحضور مولانا رسولناره حاضر آمده مفصل احوال مبرض بیان آوردند  
 آنحضرت که فرمود صاحب در آن وقت از تشویش خاطر بر سخن من آزروه شدید و  
 حال آنکه از مراتب شاه صاحب واقف نبودید و ایشان برابر  
 من اندازانروز شاه فضل صاحب بس ملاحظه آداب حضرت ایشان  
 میداشتند نقل است روزی حضرت ایشان و مخدوم  
 عالم محمد مخدوم رضی الله تعالی عنهما بحضور اقدس حضرت مولانا  
 رسولناره حاضر بودند از عقیدتمندان آنحضرت مواجهتی بود که هم  
 در آنوقت بشرط ملازمت بهره اندوز سعادت بود اتفاقاً



صاحبزاده والا نزا و حضرت ولی میان که سابق احوال ایشان در  
ضبط عزم آمد تشریف آورد چون حالت جذب مستمره داشت آن مهاجرین  
که خود را گرو و محبت آنحضرت میدانستند و بصورت عقیدت کیشانی  
حق آند از راه تاسف گفت افسوس کسی لایق آن نشد که نام حضرت  
را بلند کند و بر سجاده هدایت کشید و خلق را راه راست نماید سخن و سکه  
بر خاطر اشرف ناگوار آمد اشاره بهرد و بیاران فرمودار شاد و کرد که فرزند  
من ایشانند که تا قیامت نام و نشان من از ایشان ماند نقلت  
شیخ العالمین را میفرمود که روزی آنحضرت رسولتاج العارفین  
در ذکر فرمود در طریقه ما شخصی پیدا شود که بدیع العصر باشد  
هرس از منتسبان آنعرش آستان با انتظار آن گوهر نایاب همتر  
چشم و گوش بود که تا چند خبرش بگوش جان رسد و تا کی چشم را  
از دیدار وی نوری و در اسرور سے حاصل آید ناگاه در خانقاه  
عبدالحمید که والی است در امن دولت تاج العارفین ره بودند فرزند  
بوجود آمد حضرت ایشان بدیع الزمان نامش کردند چون با شیخ  
مذکور بس صحبتی و شتم عرض کردم بدیع العصر نام نهاد شود و عرض  
قبول نهاد مگر عرض کردم فرمود تو طفل هستی و طفلکی میکنی و بیدار  
مضمون نیکه درین برآید او امید سازی معلوم است اما آن بدیع العصر  
موجود دیگر است نه این بدیع الزمان نام کردم یا امروز حکایات  
سابق و حال از زبان من بیان حضرت شیخ العالمین رضی الله تعالی